

(براساس توالی زمانی حوادث) تنظیم کرده‌ام:

اولین بار با قاسم سلیمانی در عملیات طریق القدس، به صورت دورادور آشنا شدم؛ اطلاع دادند که چند نفر از تیپ ۲۵ کربلا زخمی شده‌اند و در پل ساپله- که آقا مرتضی قربانی آن محور را اداره می‌کرد- درگیری شدیدی به وجود آمده است. اولین بار اسم قاسم سلیمانی را در بین مجروحین آنجا شنیدم. اولین دیدارم با قاسم سلیمانی، در فاصله بین عملیات طریق القدس و عملیات فتح المبین بود. در عملیات طریق القدس توانسته بودیم تیپ‌های سپاه را تشکیل دهیم و کل نیروی رزمی سپاه را در قالب سه تیپ سازمان دهیم. قبل از عملیات طریق القدس در سازمان رزمی سپاه، چیزی به نام تیپ وجود نداشت. نیروها در قالب محور یا جبهه سازماندهی می‌شدند؛ مثلاً محور یا جبهه دارخوین، محور یا جبهه ایستگاه هفت، جبهه آبادان، جبهه پاوه، جبهه مریوان و غیره. جمع اینها را هم جبهه‌ها می‌گفتند؛ رزمندگان جبهه‌ها و فرماندهان جبهه‌ها. در واقع، یک شکل به وجود آمده بود، اما شکل و سازماندهی در قالب تیپ‌های انقلابی یا لشکرهای انقلابی وجود نداشت.

در عملیات طریق القدس، سازماندهی و توسعه سازمان رزم سپاه را از یک نقطه شروع کردیم و این استعداد و سازماندهی را در عملیات بعدی به دو برابر عملیات قبل رساندیم و در عملیات سوم به دو برابر استعدادمان در عملیات دوم ارتقا دادیم و برنامه ما این بود که همین طور مسیر رشد و بالندگی و سازماندهی نیروی انسانی و نیروی رزمی را ادامه دهیم تا اینکه بتوانیم سرزمین‌هایمان را به طور قاطع و سریع آزاد کنیم.

بعد از عملیات طریق القدس و قبل از عملیات فتح المبین، پس از استقرار در منطقه و دریافت گزارش‌های محورهای مختلف و شناسایی منطقه عملیاتی، نتیجه ارزیابی ما این شد که آزادسازی این منطقه ۱۱ تیپ می‌خواهد، در حالی که ما فقط سه تیپ داشتیم. لذا به آقای رحیم صفوی، آقای رشید، شهید حسن باقری و آقای شمخانی گفتم بسیج شوید که ما کمتر از دو ماه آینده باید این ۱۱ تیپ مورد نیاز را سازماندهی و راه‌اندازی کنیم. یک مزیت وجود داشت؛ محورها و

جبهه‌ها شکل گرفته بودند. اگرچه اسم تیپ و لشکر روی آنها نبود اما یک انسجام و شکل نظامی و رزمی را تجربه کرده بودند؛ مثلاً در آبادان آقامهدی باکری و شفیع‌زاده این محور را به عهده داشتند؛ کسی عنوان تیپ و لشکر را در مورد آنها به کار نمی‌برد.

اما یک سازمان رزم دارای نظم و انضباط خاص خود بود و نسبت به کاری که انجام می‌دادند دانش کافی داشتند.

تقریباً همه فرماندهان تیپ‌های

بعدی ما به صورت افراد فعال

در این محورها و جبهه‌ها

به فعالیت مشغول بودند.

شروع به سازماندهی

تیپ‌ها کردیم. آقای مهدی

متوسلیان، آقامهدی باکری،

آقای حسین خرازی،

آقای احمد کاظمی و

دیگران را هر کدام

در قالب یک تیپ

سازماندهی کردیم.

دهمین تیپ را

تشکیل دادیم، باز

وقتی مانور این ۱۰ تیپ را مرور کردیم، دیدیم یک تیپ دیگر می‌خواهیم و بدون تیپ یازدهم نمی‌شود.

آقای شهید باقری را صدا زدم. مسئولیت سازماندهی را به شهید باقری داده بودم؛ با حفظ سمت قبلی یعنی مسئولیت اطلاعات نظامی قرارگاه مرکزی. به شهید باقری گفتم ما یک تیپ یازدهم را هم حتماً می‌خواهیم. شمال منطقه عملیاتی،

سمت ارتفاعات بالای عین خوش به سمت دهلران، یک چاه

نفت بود که فرمانده قرارگاه آن قسمت را آقای عزیز جعفری

گذاشته بودیم؛ تیپ امام حسین را به او داده بودیم و یک تیپ

دیگر باید به او می‌دادیم که این تیپ یازدهم اتفاقاً کارش بسیار

سخت بود چون باید از ارتفاعات به سمت دشت می‌آمد و در

دل دشمن پیشروی می‌کرد. درباره تیپ یازدهم با حسن باقری

صحبت کردم. ایشان رفت، فکرهایش را کرد، حدود ۲۴ ساعت

یا نهایتاً ۴۸ ساعت بعد آمد و گفت: «یک گروه رزمی از بچه‌های

کرمان هستند که در عملیات طریق القدس هم بودند، الان در

یک مدرسه یا محله‌ای از اهواز مستقرند، یک برادری به اسم

قاسم سلیمانی هم مسئول‌شان است.» گفتم جلسه بگذارید.

قاسم سلیمانی آمد و این اولین جلسه ما بود. تقریباً دی‌ماه

۱۳۶۰ بود که برای عملیات فتح المبین آماده می‌شدیم. از قاسم

یک سری سؤال نظامی پرسیدم؛ سابقه و کارهایی که در جبهه

انجام داده بود، اینکه چقدر نیرو دارد و چقدر نیروی جدید

می‌تواند بیاورد. متوجه شد که قصدی دارم. گفت من آماده‌ام و

به برادران استان کرمان هم می‌گویم بیایند. شما مأموریت من

را مشخص کنید که چه کار باید بکنم. گفتم می‌توانید یک تیپ

درست کنید؟ گفتم می‌توانیم، چرا نتوانیم.

بعد از جلسه، با حسن باقری صحبت کردم. حسن باقری

گفت ریسک این تصمیم، یک مقدار بالاست. شما کلمه تیپ

را نگویند. بگویند گروه رزمی. منظورش از بالا بودن ریسک، این

بود که ما قبل از عملیات فتح المبین، به آقایان حسین خرازی

یا مرتضی قربانی یا عزیز جعفری و دیگر فرماندهان تیپ‌های

تازه تأسیس مسئولیت انجام یک عملیات مستقل را داده

بودیم و پشت بی‌سیم بدون واسطه با همدیگر حرف می‌زدیم.

در مورد قاسم این طور نبود. حسن باقری روی این حساب

می‌گفت احتیاط کنیم. گفتم اسم این واحد نظامی

را می‌گذاریم گروه رزمی ۴۱ ثارالله، ان‌شاءالله بعد از

اینکه دیدیم در آماده کردن منطقه خوب عمل

کردند، به آن تیپ می‌گوییم. حسن باقری قبول

کرد. چون شیوه ما اقتناعی بود، نمی‌خواستیم در

شرایطی که حسن باقری قانع نشده باشد، او را

مجبور به کاری کنم و خوشبختانه قاسم سلیمانی

آنقدر در مرحله آماده‌سازی عملیات فتح المبین

خوب عمل کرد که قبل از شروع عملیات، ما

ایشان را به عنوان فرمانده تیپ ۴۱ ثارالله

قلمداد می‌کردیم. این مأموریت تقریباً

دو ماه مانده به عملیات، به ایشان

ابلاغ شد و خیلی خوب توانست

تیپ را سر و سامان بدهد.

قاسم سلیمانی، شب

عملیات از ارتفاعات پایین

آمد، از جاده دهلران

عبور کرد، وارد دشت

عباس شد. روز اول

بشدت محاصره‌اش

کردند و به او فشار

آوردند و در روز سوم و

چهارم، درگیری‌های

اولین بار با قاسم سلیمانی در عملیات طریق القدس، به صورت دورادور آشنا شدم؛ اطلاع دادم که چند نفر از تیپ ۲۵ کربلا زخمی شده‌اند و در پل ساپله- که آقا مرتضی قربانی آن محور را اداره می‌کرد- درگیری شدیدی به وجود آمده است. اولین بار اسم قاسم سلیمانی را در بین مجروحین آنجا شنیدم

